

جنایت جنگی، تهاجم علیه صلح

در چارچوب پیمانی مشابه، اسرائیل ۴۰۰ زندانی فلسطینی را با یک ساکن شهرک های استعماری و جنازه سه سرباز اسرائیلی که در اختیار حزب الله لبنان بودند، تبادل کرد. آیا برای آزاد ساختن جیلاد شالیت، مذاکرات بهتر از عملیات نظامی که جان گروگان را به خطر می اندازد، نیست؟

اقدام به گرسنگی دادن به شهروندان غیرنظامی به عنوان شیوه جنگی ممنوع است. (... حمله، نابودسازی، آدم ربائی و تخریب اموال حیاتی اهالی غیر نظامی ممنوع است» استلزام به ماده ۵۴ از پروتکل الحاقی I، سال ۱۹۷۷ کنوانسیون ژنو (۱) بسیار روشن است. بر طبق آن، بمباران نیروگاه برق غزه توسط ارتش اسرائیل، محاصره اقتصادی اهالی غیرنظامی و مجازات های دسته جمعی آنان، جنایت جنگی محسوب می شود.

پیرو همان پروتکل الحاقی، یک اصل دیگر از حقوق بین المللی نیز با تهاجم اسرائیل مورد تجاوز واقع شده است. و آن عبارت است از اصل متناسب بودن. در متن پروتکل آمده است که «آن گاه که تلفات جانی در بین اهالی غیرنظامی، زخمی شدن افراد غیرنظامی یا خسارات به تاسیسات غیر نظامی با اقباله نظامی مستقیم مورد انتظار غیر متناسب باشد، این عملیات ممنوع است» (۲) آیا میتوان تصور کرد که هدف تعیین شده برای یورش ارتش اسرائیل یعنی نجات یک سرباز با ویرانی های متعدد حاصل شده تناسب دارد؟

برخلاف نوشته چند روزنامه فرانسوی از جمله «لیبراسیون» (۳)، اسرائیل بارها در مورد تبادل زندانیان مذاکره کرده است. بدین ترتیب، در سال ۱۹۸۵، اسرائیل ۱۱۵۰ زندانی فلسطینی را در مقابل آزادی سربازانش که از سوی جبهه خلق برای آزادی فلسطین - فرماندهی عمومی - FPLP-CG اسیر شده بودند معاوضه کرد؛ و در سال ۲۰۰۴

ادامه در صفحه ۲



حملات وحشیانه رژیم صهیونیستی اسرائیل به نوار غزه محکوم است

فلسطین را که طی انتخاباتی آزاد به گروهی خلاف میل آنها رای داده اند گوشمالی دهند وبدون توجه به موازین بین المللی تحت حمایت امپریالیسم امریکا اهداف خود را به زور توپ وتانک وگلوله برمردم فلسطین تحمیل کنند.

مردم فلسطین که سالیان متمادست برای احقاق حقوق خود مبارزه میکنند درشرایط کنونی دوره ای حساس را از سرمیگذرانند و تمام تلاشها وجانفشانیهای آنها با سد سرکوب رژیم صهیونیستی و متحدین آن ازجمله امپریالیسم امریکا ورژیم های مرتجع منطقه مواجه شده است. دراین برهه از زمان جنبش مقاومت فلسطین که با توطئه سرکوب و ایجاد تفرقه مواجه است، برای زنده ماندن واحقاق حقوق خود راهی جز اتحاد و تشدیدمقاومت در پیش روی ندارند.

وظیفه همه انسانهای آزادیخواه و جریانات انقلابی است که حمله نظامی وسیاست سرکوبگرانه رژیم اسرائیل را محکوم و از مبارزات برحق وعادلانه مردم فلسطین حمایت کنند.

سازمان ما ضمن محکوم کردن حملات وحشیانه رژیم اسرائیل به

اخیرا رژیم اسرائیل با بهانه قراردادن ربهوده شدن یک سرباز اسرائیلی تهاجم گسترده ووحشیانه ای را به نوار غزه آغاز کرده است. تانک ها ونفربرها با حمایت بمب افکن ها وهلی کوپترهای جنگی که مدام مناطق مسکونی فلسطینی ها را بمباران میکنند وارد نوارغزه شده و به دستگیری و کشتار مردم پرداخته اند. علاوه بر توده های مردم ستمدیده فلسطین، پارلمان این کشور نیز ازاین تهاجمات مصون نمانده است و عده زیادی از نمایندگان مردم و نیز اعضای دولت دستگیر وروانه زندانها شده اند. درنتیجه این تهاجمات ددمشانه علاوه بر کشته وزخمی شدن عده زیادی از مردم، تاسیسات آب وبرق این منطقه نیز بمباران شده و مردم بدون آب و برق درگرمای شدید تابستان دروضعیت اسف باری گرفتار جنگ وگرسنگی و تشنگی اند.

واقعیت این است که رژیم صهیونیستی اسرائیل دراین تهاجم وحشیانه هدف دیگری را دنبال میکند. آنها به اسارت درآمدن سرباز اسرائیلی را بهانه قرارداده اند تا با حمله نظامی ومحاصره اقتصادی ملت فلسطین را مجبور به تسلیم بکنند. آنها برآنند تا با فشارنظامی واقتصادی ملت

خنیاگر سرزمین سکوت

حاضر نبود آن را از دست بدهد. از سال ها پیش محله یوسف آباد با پارک شفق در ذهن او تداعی می شد و میعادگاه هر صبح اش خیابان های باریک میان شمشادها، نارون های پارک شفق بود. یک ساعت و نیم پیاده روی و ورزش صبحگاهی، آخرین تارهای خواب شبانه را از چشمانش دور می کند. وقتی به خانه برمی گردد ساعت شش و نیم است. صبحانه روی میز است. برای شوهر و پسرش ناهاری آماده می کند تا با خودشان به سر کارشان ببرند.

این هم، از آن عادت های دور است که با بخش وسیعی از روزهای زندگی او عجین شده است؛ «امسال درست اول شهریورماه سی و پنجمین سالگرد ازدواجمان است. در تمام این ۳۵ سال هر صبح، ناهار شوهرم را آماده کرده ام تا با خود به سر کارش برود. نمی دانم چرا هیچ گاه این عادت را فراموش نکرده ام. نخستین باری که مختصر غذایی در ساک کوچک شوهرم قرار دادم را هنوز به یاد دارم. با گذشت ۳۵ سال هر صبح همان خاطره برآیم تکرار می شود. البته هر صبح با عطر و بوی دیگری که گاه امیدبخش است و گاه همراه خود برایم دلتنگی صبحگاهی را به ارمغان می آورد».

با رفتن شوهر و پسرش، سکوت صبحگاهی به حجم خالی خانه هجوم می آورد. خوردن صبحانه در خلوت و تنهایی لطف چندانی ندارد، اما واقعیتی است که از ۳۵ سال پیش زن آن را قبول کرده است. با چند لقمه ای می شود تکلیف صبحانه اجباری را روشن کرد.

طنین آوازهای گنگی، لذت خواب صبحگاهی را در چشمان نیمه باز و خواب آلود زن دو چندان کرده بود. قبل از خواب تا آخرین ساعات شب همراه اعضای جوان گروه، تمرین می کرد. حالا که نیمه هوشیار بود، آهنگ های شب قبل یکی پس از دیگری لب های ساکت اش را به جنبشی آرام واداشته بود. در رختخواب غلتی زد. روشنایی کم سویی از لای پرده های نازک پنجره، اتاق نیمه تاریک را روشن می کرد.

به هر زحمتی بود، چشم های نیمه بازش را به طور کامل باز کرد. برای یک لحظه طنین ناپیدای آوازهای گنگ شبانه از ذهن و برابر دیدگانش دور شدند. یک صبح دیگر با تمام عظمت و فرحناکی اش از راه رسیده بود. در رختخواب نیم خیز شد. ساعت کوچک روی میز کنار تختخوابش، چهار و نیم را نشان می داد. درست همان زمانی بود که در این سال ها طبق یک عادت که نمی دانست ریشه در چه عواملی دارد، از خواب بیدار می شد. در این ساعت معین بدون اینکه ساعت کنار تختخوابش را کوک کرده باشد، به فرمان ساعت درونش از خواب بیدار می شد.

نیم ساعتی طول کشید تا آماده رفتن از خانه شد. دقیقاً به یاد نداشت از چه زمانی این برنامه صبحگاهی را در تقویم روزانه اش گنجانده است. پیاده روی و ورزش صبحگاهی در کنار آدم های سحرخیز دیگر، نشاط شکرآوری را در ساعات اولیه روز به او می بخشید که به هیچ وجه

جنایت جنگی، تهاجم علیه صلح بقیه از صفحه اول

همانطور که سرمقاله روزنامه اسرائیلی هآرتص، ۳۰ ژوئن (۴) بر آن انگشت میگذارد: «پل هائی راکه میتوان با پای پیاده یا با اتومبیل دور زد، بمباران میکنند؛ فرودگاهی را که سالهاست ویران شده است، به تصرف در میآورند؛ نیروگاه برق را نابود و بخش بزرگی از غزه را در تاریکی غرق میکنند؛ در میان فلسطینی ها اعلامیه پخش میکنند که به آن ها اعلام کنند که اسرائیل نگران سرنوشت آنان است؛ هواپیماها را بر فراز کاخ ریاست جمهوری بشار الاسد به پرواز در میآورند و مسئولین حماس منتخب مردم را دستگیر میکنند... و دولت میخواهد ما راقانع کند که همه این کارها فقط برای آزادی سرباز جیلاد شالیت صورت گرفته است.» و مفسر روزنامه ادامه میدهد «المرت باید بداند که دستگیری رهبران تنها موجب تحکیم موقعیت آنان و طرفدارانشان میگردد. اما این عمل تنها استدلالی ترفندآمیز است. دستگیری مردم برای استفاده از آنان به عنوان ابزار معاوضه، کار یک بانده تبهکار است نه یک دولت.»

در واقع، همان طوری که رسانه های اسرائیلی فاش کرده اند، این تهاجم از جمله دستگیری مسئولین اصلی حماس و در راس آنان نمایندگان و وزراء، از مدت ها پیش برنامه ریزی شده بود. دلیل این امر چیست؟ هدف اسرائیل نه تنها خاتمه دادن به عمر حکومت فلسطین منتخب انتخابات ژانویه ۲۰۰۶، بلکه پایان دادن به موجودیت هر شکلی از تشکیلات فلسطین است. این کار با منطق «طرح تعهدزدائی» ابداعی اریل شارون انجام میگردد که احوال المرت آن را ادامه میدهد. وان عبارت از القاء این مطلب است که برای مذاکره مخاطب فلسطینی وجود ندارد، تا بتواند

بصورت یک جانبه، مرزهای اسرائیل را تعیین نمایند. این استراتژی پس از پیروزی حماس در انتخابات اتخاذ نشده است؛ در جریان سال ۲۰۰۵، در حالی که محمود عباس در راس تشکیلات خودگردان قرار داشت و با اکثریتی مرکب از الفتح حکومت میکرد، اریل شارون نخست وزیر اسرائیل مرتباً مذاکره با وی را رد میکرد و به زعم تصمیم دیوان داوری بین المللی، ساختمان دیوار را ادامه داد. انتخاب این مشی یک جانبه نشانگر به زیر سوال بردن آخرین دست آورد پیمان های اسلو است: و آن عبارت است از اعتقاد بر این امر که راه حل کشمکش اسرائیل-فلسطین بر مذاکرات دوجانبه میان سازمان آزادیبخش فلسطین (ساف) و دولت اسرائیل تکیه میکند (سند شناسائی متقابل میان اسرائیل و ساف (۵) که در ۹ سپتامبر ۱۹۹۳ توسط اسحاق رابین و یاسر عرفات امضا شد، موبد این نکته است.)

پیروزی حماس در انتخابات ژانویه ۲۰۰۶ (۶) به دولت اسرائیل امکان داد تا بر تبلیغات خود مبنی بر «عدم وجود مخاطب فلسطینی» بیافزاید. ایالات متحده و اتحادیه اروپا (با توافق فرانسه (۷)) برای دولت جدید سه شرط تعیین کردند: شناسائی دولت اسرائیل؛ قطع تمام عملیات نظامی؛ پذیرش روند اسلو. و سپس کمک های مستقیم را معلق ساختند و بطور نمادین، دلیل آن را اهالی دانستند که تقصیرشان دادن «رای بد» بود. خوش خدمتی نسبت به دولت اسرائیل حد و مرزی نمی شناسد، دولتی که از شناسائی حق فلسطینی ها برای داشتن دولتی مستقل در روی سرزمین های اشغال شده در ۱۹۶۷ خودداری میکند، از تروریسم علیه شهروندان استفاده میکند و همه تعهدات پیمان های اسلو را زیر پا میگذارد. حتی از زبان خانم بنیتا فررو-والدینر کمیسر اروپا برای امور خارجه شنیده شد که اروپا از اقدامات یک جانبه دولت اسرائیل به عنوان «تصمیمی شجاعانه» تجلیل میکند.

در فاصله زمانی هشت و نیم تا یک ربع مانده به ۹ صبح، گوش های «پری ملکی» آماده شنیدن اولین زنگ در خانه است که یکی از شاگردانش آن را به صدا در خواهد آورد و از این ساعت شاگردانش یکی پس از دیگری از راه می رسند. البته شاگردان ساعت های قبل از ظهر؛ «عادت ندارم به صورت گروهی درس بدهم، با شاگردانم به صورت تک به تک کار می کنم». جمع شاگردان قبل از ظهر پری ملکی که از راه برسند، تا ظهر کلاس پری ملکی که همان خانه پری ملکی است، لبریز از آوازهای دختران جوان و زنان پایتخت می شود. آوازهایی که در حصار دیوارهای کلاس و خانه پری ملکی محبوسند و تنها شنوندگان آنها خودشان هستند. شاید شنوندگان بیگانه عابران آشنا و یا گمنامی باشند که در یک قبل از ظهر تقریباً گرم تابستانی گذرشان به یکی از کوچه های محله یوسف آباد تهران افتاده است.

اگر از فرط گرمای شهریورماه، لای پنجره کلاس کمی باز باشد، امکان دارد فروشندگان دوره گرد محله یوسف آباد هم هنگام رفع خستگی در سایه سار درختان تنومند یکی از کوچه ها، آوازهای گنگ و مبهمی را بشنوند و به حساب سرخوشی و بدمستی یکی از همسایه ها بگذارند که مثلاً صدای ضبط صورت و یا دستگاه سی دی را بی ملاحظه بالا برده اند. با آمدن ظهر طنین آوازا در حصار آجرهای چند سانتی فروکش میکند

دختران و زنان جوان با سازها موسیقی پوشیده در قاب های چرمی تیره رنگ بر شانه از دربی با نرده های قهوه ای رنگ در یکی از کوچه های عربی محله یوسف آباد خارج می شوند. سکوت ظهر گاهی برای ساعتی در بخشی از محله حاکم می شود.

حدود ساعت ۱۲ ظهر آخرین شاگرد قبل از ظهر با استاد خداحافظی می کند. خوردن ناهار در خلوت و تنهایی یک نفره مانند تکرار همان داستانصبحانه است. او نمی داند از این وضعیت خوشحال باشد یا ناراحت. به هر حال به خودش قبولانده است که این وضعیت را هم همانند بسیاری از عادت ها که از سر ناچاری پذیرفته، قبول کند. در دو ساعت تنهایی هنگام ظهر فکرهای مختلفی به ذهن او هجوم می آورد. به موقعیت کنونی اش فکر می کند که سرپرست گروه موسیقی «خنیا» است و به شغل و پیشه اش می اندیشد که خواننده است و مدرس آواز. در یک لحظه می تواند از زمان حال جدا شود.

برای همین به رختخوابش پناه می برد تا ساعتی چشم بر هم گذارد و به چنگ آورد خلسه ای کوتاه در خواب کوتاه بعد از ظهر یک روز گرم تابستانی را. خاطرات سال های دور سنگینی پلک هایش را همراهی می کنند و گاه پس می زنند. از مجموعه ۵۵ بهار سپری شده مگر چند بهار را می شود احضار کرد؟

کوچه های محله «در خونگه» تهران در سال های دهه ۳۰ مانند تابلوهای سیاه و سفیدی هستند که گاه مایل به رنگ زرد کهربایی اند. ردیای زمان را نمی شود از آن زدود. از شهر ابا و اجدادی پری ملکی تصاویری جان نمی گیرند. شهر قزوین همین همسایه پایتخت است که گویی تا بوده به همین شکل بوده و پرده حداقل صد سال قبل از این شهر را کسی برای بانوی آوازخوان پایتخت روایت نکرده است.

همیشه افسوس خورده که ای کاش به پرده های نقاشی دوران کودکی اش چند پرده ای هم از شهر اجدادش (قزوین) سنجاق می شد. زمان هر چه پیش می رود، خاطرات پری ملکی شفاف تر می شود. انگار همین دیروز بود که دیپلم گرفت؛ روزی از روزهای سال ۱۳۴۹. یک سال بعد (۱۳۵۰) با منصور ملکی ازدواج کرد. سال ۱۳۵۲ دخترش «توکا» را به دنیا آورد و ۱۲ سال بعد (۱۳۶۴) پسرش بامداد به دنیا آمد. طعم مادری را با تمام حلاوت اش چشید، چنان عاشق فرزندانش شد که یکبار دیگر اعتراف کرد که عاشق شده است.

قبل از ساعت دو بعدازظهر بیدار می شود. شاگردان شیفت بعدازظهر کلاس های پری ملکی همانند شاگردان شیفت صبح یکی پس از دیگری از راه می رسند. آنها تمرین های خود را در محضر استاد شروع می کنند. آوازهای تکی و گاه دسته جمعی. سکوت خلسه آور هنگام ظهر را از چهار گوشه خانه و کلاس، هاشور می زند. هنرجویان آخرین ته مانده های آواز خود را در فضای کلاس رها می کنند.

پری ملکی مدام در طول و عرض کلاس در رفت و آمد است. بالای سر هنرجویی تمرکز می کند. به آواز او گوش می دهد. تذکراتی به او می دهد. اگر مجبور باشد برای درک بهتر هنرجو، قطعه آوازی را با هنرمندی تمام می خواند. در این لحظه، تمام شاگردان به یکباره سکوت می کنند و چشم به حرکت لب های استاد می دوزند. تک تک شاگردانی که کلاس پری ملکی می آیند پیشینه هنری او را حفظ هستند. می دانند که پری ملکی از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۴ آواز سنتی را نزد «نصرالله ناصح پور» فرا گرفت.

پس از آن نزد «علی جهاندار» شیوه سیدحسین طاهرزاده و مکتب اصفهانی را آموخت و در همین ایام نزد «امیر پایور» که بسیاری از تصانیف قدیمی را در خاطر داشت به آموختن این تصانیف پرداخت. همچنین قدیمی ترین شاگردان پری ملکی به یاد دارند که او از سال ۱۳۶۵ شروع به تدریس کرده است و هم اکنون هم تعداد زیادی هنرجو را تعلیم می دهد و به یاد دارند ملکی از سال ۱۳۷۳ با تشکیل گروه موسیقی «خنیا» به اجرای کنسرت هایی برای بانوان و سپس به صورت همخوانی برای عموم پرداخته است.

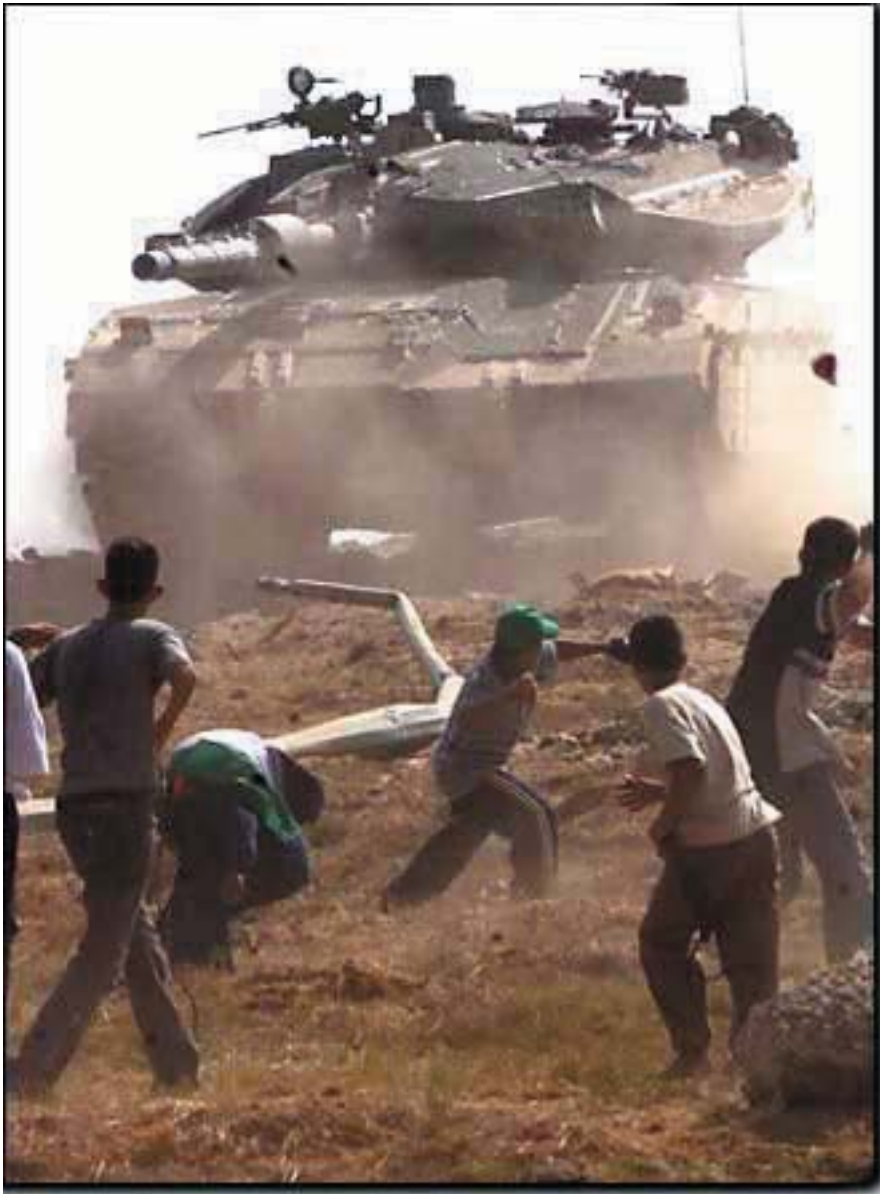
یک روز کاری که ابتدای آن با یادآوری طنین آوازهای گنگ شروع شده است با شنیدن انواع آوازهای شاد، زنده، گاه حزن انگیز ادامه می یابد. شنیدن آن همه آوازهای زنده همان قدر که روح و روان پری ملکی را لبریز از امید و شادی می کند به همان اندازه او را در اندوه فرو می برد. استاد به خوبی می داند که همه شاگردانش فرصت سر دادن آوازشان را نخواهند داشت.

با نزدیک شدن به پایان روز، شاگردان یکی پس از دیگری با استاد خداحافظی می کنند. همیشه در این ساعات دلش می گیرد. وقت بدرقه تک تک شاگردها به سرنوشت احتمالی یک به یک آنها فکر می کند و بیش از هر زمان دیگری اندوهگین می شود. او مجاز است شاگردانش را از میان دختران جوان و زنان علاقه مند به موسیقی آواز، انتخاب کند. در طول ماه ها و سال ها کار با هنرجویانی که انتخاب کرده، گاه استعدادهای فوق العاده ای را در میان آنها پیدا و کشف می کند. با شوروشوق وصف ناپذیری صدای آنها را قوام می دهد آنگاه که صدای هنرجویانش به آن

جنایت جنگی، تهاجم علیه صلح

این امر بدون تردید اتفاقی نیست که تهاجم کنونی با امضای اعلامیه مشترک (۸) از سوی همه سازمان های فلسطینی (به استثنای جهاد اسلامی) مبنی بر ایجاد یک دولت فلسطینی مستقل در سرزمین های اشغال شده در ۱۹۶۷، با پایتختی بیت المقدس شرقی - که به مفهوم شناسائی عملی دولت اسرائیل است، همزمان شده است. این عمل همچنین، چشم انداز جدیدی برای صلح باز میکرد که دولت اسرائیل خواست آنرا متوقف کند. همچون سال ۲۰۰۲، هنگامی که نشست سران دول عرب در بیروت طرح شناسائی دولت اسرائیل را در ازای تاسیس دولت فلسطین به تصویب رساندند، دولت شارون با بهانه قرار دادن یک سوءقصد انتحاری، پاسخ آن را با تهاجم همه جانبه به سرزمین های اشغالی داد. باوجود این، عملیات «باران تابستان»، نام رمانتیکی که اسرائیل به تهاجم اخیر داده است، نشانه شکست سیاست یک جانبه است. عقب نشینی اسرائیل از غزه، بدون مذاکره با فلسطینی ها نمیتواند به صلح بیانجامد؛ با اجرای این سیاست در کرانه باختری که در آن جا، تو در توئی شهرک های استعماری و اهالی فلسطینی نتیجه ای جز آشفتگی و سردرگمی بیار نمی آورد، عملیات تخلیه یک جانبه تنها به خشونت های جدید خواهد انجامید.

آلاین گری



مرحله از پختگی می رسد که او را از صمیم قلب راضی و خوشحال می کند، تازه اندوه ناپیدایی در درونش جوانه می زند و مدام رشد می کند. این دختران با این صدا، چه خواهند کرد؟

شاگردان جوان و شاداب، وقت خداحافظی از استاد لبخند همیشگی را بر چهره او می بینند که یک به یک به دختران را با جمله هایی شاد و امیدوارانه بدرقه می کند، اما هیچ یک از آنها اندوه درونی پری ملکی را نمی بینند که سخت نگران شاگردانش است. بزرگ ترین و حجیم ترین غم و اندوهی که در دل پری غمگین در طول سال های گذشته رخنه کرده ترس از ندادن فرصت و مجالی برای شاگردانش برای هنرنمایی است. پری ملکی، با بدرقه آخرین شاگرد بعد از ظهر به فکر تهیه مختصر شامی برای خود و سایر اعضای خانواده می افتد. معمولاً فرصتی برای تهیه شام های انجمنی با دسرهای رنگارنگ را پیدا نمی کند.

هر آنچه دم دست باشد، دست به کار می شود و سرانجام همان مختصر شام را درست می کند. وقتی عقربه های ساعت از عدد هفت بگذرد، خانه خالی از شاگردان روزانه، جای خود را به گپ و گفت و گوهای خانوادگی پری ملکی با شوهر و فرزندانش می دهد. هشت شب بساط شام برچیده می شود، خانه برای شیفیت بعدی کار پری ملکی آماده می شود. در ایامی که او کنسرتی را در پیش روی دارد، تمرین هایش با اعضای گروه خنیای بی وقفه ادامه پیدا می کند.

اعضای گروه موسیقی خنیای، خوانندگان و موسیقیدانان جوانی هستند که به سرپرستی پری ملکی تا به حال کنسرت های مختلفی در شهرهای ایران و جهان برگزار کرده اند. بعد از شام قرار است اعضای گروه برای اجرای تمرین بیایند. خانه پری برای ضیافتی دیگر آماده می شود. یکی از اعضای گروه - بامداد ملکی - (پسر پری) طبیعی است که پیش از دیگران در تمرین حاضر باشد. او نوازنده تنبک است. قبل از آمدن سایر اعضای گروه، بامداد میلی به شروع تمرین ندارد. مادر به سرعت در حال آماده سازی فضای خانه برای تمرین شبانه گروه

است. حمید بهروزی نیا، آهنگساز و تنظیم کننده قطعات از راه می رسد. هم سن و سال پسر پری است.

به دنبال او «پویا سرایی» (نوازنده سنتور) و «مسلم علیپور» (نوازنده کمانچه) که هر دو جوان هستند به جمع افراد اولیه گروه می پیوندند. پری همچنان مشغول آماده سازی فضای خانه برای شروع تمرین است. کتری آبجوش را به آنهایی که از راه رسیده اند، نشان می دهد و از آنها می خواهد برای خودشان چای درست کنند. دقایقی بعد دسته دختران جوان اعضای گروه موسیقی خنیای از راه می رسند. «نوشین پاسدار» به سراغ ساز عود، گوشه خانه می رود.

«آوا ایوبی» ساز تارباس را به سینه می فشارد و «ندا کاموسی» زمزمه های همخوانی را به تنهایی و در گوشه ای از خانه شروع می کند.

ساعت یک ربع به ۹ شب است. ملکی در کمتر از یک ساعت فضای خانه را برای بیش از ۳ ساعت تمرین و برای ۱۰ نفر از اعضای گروه آماده کرده است. فاروق کمایی (همخوان) و نیما نیک طلب (نوازنده دف و دایره و همخوان) هم به جمع گروه می پیوندند. جمع ۱۰ نفره آنها تکمیل می شود.

ساعت ۹ شب سازها و صداها همزمان به صدا درمی آیند. صدای زنده و دلنشین موسیقی گروه خنیای تا چند خانه آن طرف تر هم می رود. برای همسایه ها این صداها مانند لالایی مادرانه ای است که در اکثر شب ها در ساعات پایانی شب می شنوند و با آن به خواب می روند. آنها همسایه خود را به خوبی می شناسند. حتی دقیق تر از خودش. چون بسیاری از خاطرات هنری همسایه هنرمند خود را در سینه هایشان حفظ کرده اند. مثلاً می دانند پری ملکی علاوه بر اجرای بیش از ۱۰۰ کنسرت در کشورهای ایران، فرانسه، آلمان، انگلیس، اتریش و سوئیس با چند فیلم مستند به کارگردانی خسرو سینایی از جمله «گیزلا» و «میان سایه و نور» و فیلم های مستند «زن سوئسی در پوشش اسلامی» (تولید شبکه تلویزیون TSR) و «بار کوله پشتی» و نیز به عنوان تنظیم کننده موسیقی صحنه ها و تعلیم آواز با کیومرث پوراحمد در فیلم سینمایی «شب یلدا» همکاری داشته است. به خوبی به خاطر دارند پری ملکی در شانزدهمین جشنواره بین المللی موسیقی فجر (۱۳۸۱) به خاطر «تلاش مستمر در عرصه موسیقی» به دریافت جایزه و لوح قدردانی نایل آمده است.

قطعاتی که این چند روز در حضور هزاران مشتاق موسیقی در صحن تالار وحدت نواخته می شود، بارها و بارها در حصار خانه پری ملکی تمرین شده است. اعضای گروه گاه می نوازند و می خوانند و گاه استراحتی کوتاه می کنند و دوباره کار شروع می شود. حول و حوش ۱۲ شب صداها فروکش می کنند. اعضای جوان و پرانرژی گروه در پایان سه ساعت تمرین تا شبی دیگر با استاد خداحافظی می کنند.

پری وقتی به زمان شروع کنسرت گروهش فکر می کند، تمام خستگی هایش در طول یک روز پرکار را فراموش می کند. سعی می کند فقط به مشتاقان موسیقی در تالار وحدت فکر کند و انرژی موسیقایی که در حضور آنها از خود آزاد خواهد کرد. به یاد ندارد در استانه کنسرت هایش اضطرابی داشته باشد. با شور و شعف خاصی سر به بالش می گذارد. تا ۴/۵ صبح وقت دارد بی صدا بخوابد تا مانده طنین موسیقی در گوش هایش او را به سرزمین خواب و رویاها می برد.

علی الله سلیمی

پاییز فصل دانایی و رابطه شب سیاه و تاریک با ایران

که تصویر زمستان را
در چشم هایت رنگ می زدی
شناختم
دیدم
باورم کن
روز آنجاست
در فریاد
و به تو ای رفیق خوب، ای انسان
نیاز مند است، این روز بزرگ خوب
و دانستم که روز بزرگ است
زیرا
هم چون خواب قطره ای در تاریکی
غلطان
در خواب چشم های پاییز شده تو
حیران
خود را می داند
و به امید روان شدن به قلب تو
بهار را
دو باره خواب می بیند

پاییز فصل داناییست پاییز عصاره تجربه های بزرگ گذشته است آیا
خواب بزرگ درون آینه پاییز را تجربه می کند
آیازنگ های خوب پاییز از فریاد بزرگ مایه نگرفته است
...ایاغریبی عظیمی بر جهان هستی حکمفرما نیست آیا این غربت
بزرگ را در پاییز نمی توان دید.
من زمستان را نمی خواهم بشناسم و در عین حال شب تاریک را دوست
دارم شب از حرکت است و روز نیز از حرکت زمین
من شب سیاه را دوست ندارم شب تاریک شبی است طبیعی ولی شب
سیاه شبی است بد شبی است خفقان آور شبی است که از سیاهی
قلب های بد جریان می یاد شبی است که آزادی را می خورد .. نوشته
کتاب ها را از چشمان تو پنهان و دوست داشتن را بیمار می کند.
م.ایزدیار. ۱۹۹۲

فریاد را سبز کن:

این روز بزرگ خوب را
دوست دارم
من می دانم که قلب هایمان
موزون با طپش بزرگ گیتی
روز را در کنار درخت سبز
فریاد می کنند
و فریاد را سبز می کنند
زیرا تو، می دانی
زیرا از دریچه ای خود را
بیرون
در آنجا
در دور ها
همراه نور دیده ای
تو بیرون از خویش خویش
همراه نور
از لای لای برگ های سبز
طرافت فریاد را
همراه نور ملایم روز
از چشمهای پاییز شده خویش
دیده ای
فریاد را
سبز کن
ای رفیق.

گفته بودم
و بارها و مکرر فریاد کرده بودم
روز را دوست دارم و شب را می شناسم

امروز باز دانستم
برای اینکه خورشید را
برای این که روز را
در شب سیاه زندگی کنم
به یاری تو ای رفیق راه
نیاز دارم

من نیاز را
گه در شعرم
و در فریاد بزرگ تنهایی ستارگان زمینی
آن شب دیر..... آن شب سال ها
در آن شب هزاران سال ها
از درختی باییز شده
از ایران
آموخته بودم

در تو ای بزرگ درخت سبز
در تو ای بزرگ فریاد زندگی
همراه خون سبز روز
به برگ های سبز تو
جاری می شوم
من روز خوب را
در پاییز
آنگاه که ترا غم زده
در گوشه ای حیران نشسته

م. ایزدیار.

